

سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمہ زہرا



کتاب خانہ دیجیٹل
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درآمدی بر شناخت مسایل زنان

نویسنده:

ضیاء مرتضوی

ناشر چاپی:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	درآمدی بر شناخت مسایل زنان
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۶	اصول ادبیات فهم دین
۷	ادبیات فهم دین , یک ضرورت
۷	نگرش مجموعی, اصلی راهبردی
۹	معرفی مبانی و اصول, نیازی مبرم
۱۰	اصول راهبردی در نگرش به مسایل زنان
۱۰	اصل یکم : زن و مرد, وحدت نوع
۱۳	اصل دوم: نیاز متقابل , تسخیر متقابل
۱۴	اصل سوم : تفاوت‌های طبیعی , واقعیتی حکیمانه
۱۵	اصل چهارم: تعادل حقوق , موازنه ای فراگیر
۱۶	اصل پنجم: زن و مرد, مکمل یکدیگر
۱۷	اصل ششم: خانواده , نهادی محوری
۱۸	اصل هفتم: تراحم مصالح , زمینه‌گزینش
۱۹	اصل هشتم: عدل , اصلی فراگیر در هستی و شریعت
۲۰	اصل نهم: فرد و جامعه , تقدم کرامت‌های اخلاقی
۲۱	اصل دهم: دنیا, گذرگاه آخرت

درآمدی بر شناخت مسایل زنان

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرتضوی ضیاء، - ۱۳۳۷ عنوان و نام پدیدآور: درآمدی بر شناخت مسایل زنان ضیاء مرتضوی مشخصات نشر: قم حوزه علمیه قم دفتر تبلیغات اسلامی مرکز انتشارات ۱۳۷۷. مشخصات ظاهری: ص ۹۶ فروست: (مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ۶۱۴. کتابهای مجله پیام زن ۵) شابک: ۹۶۴-۴۲۴-۴۷۳-۷۳۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۴۲۴-۴۷۳-۷۳۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: پشت جلد لاتینی شده Zia' Mortazavi. Dar -amadi bar shenakht-emasyel-e زنان - مسائل اجتماعی و اخلاقی شناسه افزوده: پیام زن ماهنامه شناسه افزوده: حوزه علمیه قم دفتر تبلیغات اسلامی مرکز انتشارات رده بندی کنگره: ۱۷۲/۲۳۰BP/۴۴۴ م رده بندی دیویی: ۳۹۷/۴۸۳۱ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۱۳۰۸۴

مقدمه

درآمدی بر شناخت مسایل زنان سیدضیاء مرتضوی بسم الله الرحمن الرحيم تقدیم به شهید بزرگوار، حاج علی اکبر نوری، که چون پدری مهربان، آیات قرآن را به این بنده آموزش داد. کتابهای پیام زن / ۵ مسایل زنان را از چه زاویه ای می نگریم؟ چارچوب ارزیابی و شناخت ما از مسایل زنان چیست؟ دیدگاههای موجود در باره زنان و مسایل آنان را با کدامین ملاکها نقد و ارزیابی می کنیم؟ ادبیات ما در فهم و شناخت مسایل زنان و نیز چهره ای که از جایگاه و نقش زن ارائه می کنیم کدام است؟ در بازشناسی مسایل زنان، یعنی حقوق واحکام آنان و در مجموع در معرفی سیمای زن مسلمان، اصول و راهبردهایی که میزان شناخت صحیح و فهم درست این مسایل باشد چیست؟ اینها و پرسشهایی از این دست، آگاهیهایی را می طلبد که پیش از پرداختن به مسایل زنان، به عنوان ابزاری کارآمد ما را در مسیری روشن و مطمئن قرار می دهد تا بتوانیم به این مسایل و پاسخ به پرسشهای بسیاری که در باره زنان و مناسبات اجتماعی، خانوادگی و نیز سلوک فردی آنان وجود دارد دست یابیم. به ارزیابی دیدگاهها بپردازیم و ((صراط مستقیم)) را از میان بیراهه های بسیاری که وجود دارد بازشناسیم. این است که موضوع شناخت شناسی مسایل زنان در صدر اولویتهای این دست مباحث قرار می گیرد. آنچه در این پژوهش آمده است به انگیزه پاسخ به بخشی از اصول و نکاتی است که در شناخت مسایل زنان باید مورد توجه قرار گیرد. اصولی راهبردی که می تواند به عنوان ملاک عمل در شناخت درست مسایل زنان از یک سو، و ارزیابی و نقد دیگر دیدگاههای موجود، از سوی دیگر، به شمار آید. این نوشته هر چند به درازا کشیده است اما روشن است که طبیعت موضوع آن و اصول دهگانه ای که معرفی شده است، تفسیر و تحلیلی بسیار بیش از این می طلبد، بویژه در تطبیق اصول یاد شده بر نمونه های مختلف مسایل زنان و تأثیر بر آنها. این نوشته در صدد است چهره ای هر چند اجمالی را از اصول و محورهای ارائه دهد که در شناخت مسایل زنان به عنوان ملاکهای کلی و ولی اساسی، عمل می کند. این بحث نخستین بار در ویژه نامه مجله پیام زن به مناسبت بزرگداشت ولادت حضرت فاطمه (س) و روز زن، در آبان ماه سال ۱۳۷۶ منتشر شده است. اصول راهبردی و نکات راهشگایی که در این طرح آمده است انتشار آن در قالب کتابی مستقل را برای علاقه مندان به این دست مباحث مناسب می نمود. امید می رود این تلاش ناچیز در بازشناسی مسایل زنان مفید افتد. ان شاء الله. سیدضیاء مرتضوی قم - بهار ۱۳۷۷

اصول ادبیات فهم دین

ادبیات فهم دین، یک ضرورت

ادبیات فهم دین، یک ضرورت شناخت صحیح مسایل زنان و خانواده، به عنوان بخش عمده ای از معارف، احکام و حقوق اسلامی، ضرورتی است که مورد توجه محافل مختلف علمی، فرهنگی و اجتماعی قرار گرفته است. و این خود فرصت گرانبهائی است که انقلاب اسلامی و دیدگاههای استوار و روشن بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی (قده) بوجود آورده است. فرصتی که باید در جهت فهم صحیح و تبیین منطقی احکام و مسایل زنان به معنای وسیع این کلمه، به خوبی از آن بهره برد و در فضایی کاملاً علمی، همراه باواقع نگری و بدون دخالت دادن پیشداوریها و سلیقه های شخصی به درک درست مسایل و ارائه آن همت گماشت. عمده ترین نقیصه و مشکلی که در بررسی و ارزیابی این دست مسایل و اظهارنظرها و نقادیهای مختلف وجود دارد، همچون بسیاری از دیگر مسایل اجتماعی، فرهنگی و اسلامی، فقدان یا ضعف ادبیات فهم مسایل و معارف بلند اسلامی و نصوص و متون دینی می باشد. بسیاری اظهارنظرها و نظریه پردازیهایی که در زمینه مسایل زنان در حوزه های مختلف فرهنگی، حقوقی و اجتماعی صورت می گیرد از آنجا که برخاسته از ابزار کارآمد ادبیات فهم و شناخت دین و استخراج از منابع و متون نیست، دیدگاههای سطحی، ناقص، یکسویه، التقاطی و گاه اساساً وهم آلود و از سرخیالپردازی می باشد. پرواضح است فهم و دریافت مسایل اسلامی نیز همچون دیگر مسایل، دارای چارچوبها، ملاکها و ادبیات ویژه خویش می باشد و بدون این ابزار کارآمد نمی توان به نظریه پردازی و استنباط و سخن گفتن از جانب متون دینی و منابع اسلامی پرداخت. چنان که بسیاری از ارزیابیها و داوریهای متضادی که نسبت به دیدگاههای معمول و موجود انجام می شود و بسیاری از خرده گیریها، ناشی از فقدان ادبیات مشترکی است که علاوه بر ایجاد ابزار لازم برای فهم مسایل، ملاکها و چارچوبهای یکسانی را به عنوان نقطه مشترک میان همه کسانی که به نظریه پردازی در زمینه این دست مسایل می پردازند، به وجود خواهد آورد. این است که به نظر می رسد یکی از تلاشهای اساسی و راهگشا عبارت از بازشناسی و بازنگری در خود فهم و شناخت مسایل زنان می باشد. ما با کدامین ملاکها و با چه ادبیاتی و در چه چارچوبی به شناخت مسایل زنان و داوری در باره آن می پردازیم؟ از چه منابعی بهره می بریم؟ شیوه و چارچوب بهره وری ما از این متون و منابع چیست؟ واقعیات موجود چه نقشی در استخراج نظریات ما دارند؟ تفسیر ما از تأثیر زمان و مکان در استنباط احکام چیست؟ پس از این مرحله، و در بازشناسی مسایل اصلی از مسایل دیگر و تعیین ملاکها و اصول نگرش به مسایل زنان، به عنوان بخشی از دستگاه عظیم اندیشه و عمل اسلامی، کدام مبانی و چه اصول و محورهایی را معرفی می کنیم؟ اینها از جمله پرسشهایی است که در شناخت مسایل زنان باید به آنها توجه شود. چرا که اینها بخشی از ادبیات فهم ما از دین و معارف و دستورالعملهایی است که ارائه می دهد. برخی اظهارنظرها در باره مسایل اسلامی چنان ناشیانه است که گاه حتی موجب این حدس می شود که گوینده یا نویسنده کمترین آشنایی را با متون دینی ندارد، چه رسد به صلاحیت سخن گفتن از موضع دین، که کاری بس پیچیده و خطیر می باشد و همواره فرهیختگان دو حوزه دانش و تقوا در این زمینه با احتیاط و تردید اما تردیدی عالمانه، وارد می شوند. و به راستی که سخن گفتن از موضع دین و متون دینی، کاری بس دشوار و دور از دسترس همگان است. آنچه در این پژوهش پی می گیریم اشاره به برخی مبانی و اصول و ملاکهایی است که در حوزه شناخت صحیح و تحلیل درست مسایل زنان باید مورد توجه قرار گیرد. اصولی که ملاکها و چارچوبهای مورد توجه در بررسی و داوری درباره هر آنچه به عنوان مسایل زنان و خانواده از آن یاد می شود، می باشد و بخشی از ((راهنمای عمل)) برای نظریه پردازی در زمینه زنان و مسایل آنان به شمار می رود، و در مجموع پیش درآمد و مقدمه ای بر معرفت شناسی مسایل زنان خواهد بود.

دین مجموعه ای منسجم و دستگاهی هماهنگ است که همراه باتأثیری که از انسان، جامعه و جهان دارد پاسخگوی نیازهای بشر است، نیازهای همه جانبه و فراگیر. دین با همه اجزاء و ابعاد خود، در سه حوزه عقاید، احکام و اخلاق، مجموعه و سازمانی را پدید می آورد که تحلیل و ارزیابی هر یک از اجزاء آن نمی تواند بدون لحاظ سایر اجزاء و نگرش به کل مجموعه باشد. تفکیک میان عناصر و پاره های مجموعه، و نگرش مستقل به هر یک از آنها، و آنگاه تحلیل و ارزیابی آن، و سپس سنجیدن آن با آنچه دیگران در مقابله با دین و شریعت می گویند، امری کاملاً غیراصولی و غیر منطقی است. این ضرورت، ویژه بررسی و ارزیابی اجزاء و عناصر مجموعه دین نیست، در هر دستگاهی نگرش جزئی و ارزیابی مستقل اجزاء آن، چنین است که نمی تواند شناخت و ارزیابی درستی از آن مجموعه و حتی از همان بخش مورد نظر، به دست دهد. این مهم، نه فقط در مرحله شناخت و ارزیابی بلکه در مقام ((پذیرش)) و ((عمل)) نیز جاری است. این است که در رهنمودهای دینی، پدیده ((ایمان)) به بعضی و ((کفر)) به بعضی، مردود شمرده شده است. از جمله در این فراز از آیه شریفه که پس از شرح حال دسته ای مردم که بخشی از وظایف و مسؤولیتهای خویش را نادیده می گیرند، آنان را نکوهش می کند: ((افئثمون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیاء الدنیا و یوم القیامه یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون)) آیا به بخشی از کتاب ایمان آورده و بخشی دیگر را کفر می ورزید؟! هر کس از شما چنین کند، در زندگی دنیا جزائی جزخواری نخواهد داشت و روز قیامت نیز اینان به شدیدترین عذاب گرفتار می شوند و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست. ((۱)) اسلام، رهبری و هدایت بشر به سوی سعادت ابدی، همراه با زندگی برتر در این دنیا را، با تاءکید بر پیاده شدن همه اجزای خویش می داند. بنابراین برای شناخت صحیح، تفسیر و تحلیل درست، و ارزیابی منصفانه و علمی نسبت به هر یک از بخشها و اجزاء مجموعه گسترده دین، باید ((یکجانبگری)) و نگرش مجموعی را به عنوان یک اصل راهبردی مورد توجه قرار داد. این مهم علاوه بر مجموعه دین و تفسیر آن از انسان و جهان، در مرحله حقوق و احکام، و به تعبیری، در ((شریعت))، که به کلیه روابط و مناسبات فردی و اجتماعی انسان شکل می بخشد، توجه بیشتری رامی طلبد. بسیاری از اشکالات و پرسشهایی که از جانب برخی محافل و اشخاص روانه برخی چارچوبها و احکام و مقررات دینی می گردد و گاه در شکل و شمایل علمی نیز منعکس می شود، و بسیاری از مقایسه هایی که میان احکام و ضوابط شرعی با آنچه رهاورد مکاتب و اندیشه های بشری و دستاورد مجالس و محافل کنونی است، صورت می گیرد، افزون بر عدم درک و نبود شناخت صحیح، معلول نادیده گرفتن این مهم، و گرفتار آمدن به آفت جزئی نگری می باشد که نتیجه ای جز دستیابی به تحلیلهای وارزیابیهای یکسویه، جزئی و مقطعی نخواهد داشت. به عنوان مثال، ما نمی توانیم برداشت و ارزیابی درستی از قوانین جزائی اسلام داشته باشیم بی آنکه جایگاه و کلیه مناسبات موجود این بخش از قوانین و احکام را با بقیه بخشها در نظر بگیریم. چنان که در خود این بخش از مجموعه نیز، باید به پیوندهای موجود میان اجزاء و تک تک مواد و مقررات آن، توجه نمود. و این خود امری کاملاً دشوار، و برای بسیاری از افراد، ناممکن است، چرا که فهم همه اجزاء دین، و جایگاه و مناسباتی که هر یک از اجزاء آن دارند، و تاءثیر و تاءثر متقابل، و نسبت سنجی آن با انسان و کلیه روابط و مناسبات اجتماعی و فردی او، امری آسان و قابل دستیابی نیست، و اگر اضافه کنیم پیوندی که احکام و شریعت و اساساً دین با ((جان)) آدمی و ((جهان)) طبیعت، و ((عالم)) آخرت دارد اذعان خواهیم کرد که کاری بس دشوار بلکه ناممکن است. و این است که ((فلسفه جویی)) در پذیرش و باور داشتن ((شریعت)) را، امری ناصواب می شماریم و ((قیاس)) را بیرون از موازین شرع و بنیانگذار آن را چنان که در متون دینی آمده است، ((شیطان)) می دانیم. ((۲)) چنان که سنگ بنای بسیاری از تفسیرها و توجیه های به ظاهر علمی را سست و غیر قابل اعتماد تلقی می کنیم. و پرواضح است این به معنای عدم امکان فهم خاستگاه شریعت و دستاوردهای آن، و بازداشتن از تلاش برای فهم آن نیست بلکه به انگیزه کاستن از سطح توقع در شناخت و ارزیابی کامل مجموعه دین و اجزاء شریعت است. به انگیزه جلوگیری از ((خرده نگری

((هایی است که در باره احکام جزائی، حقوقی و شرعی، از جانب برخی افراد صورت می گیرد که دچار فقر فهم صحیح دین و شریعت و ادبیات فقه و چارچوبهای آنند و بدون برخورداری از شناخت و نگرش کلان نسبت به مجموعه دین و شریعت به داوری در باره احکام و مسائل دینی می پردازند. مثال دیگر را از میان مجموعه احکام و حقوقی که مناسبات فردی و اجتماعی ((زن)) را از نقطه نظر دینی شکل می بخشد، بازگو می کنیم. در ارزیابی حقوق اجتماعی زنان، تحلیلی که از میزان ارث بری یا دیه زن در مقایسه با مرد صورت می گیرد، اگر بدون لحاظ مجموعه حقوق و احکامی که روابط اجتماعی و رفتارهای فردی و خانوادگی زن و مرد را مشخص می کند و نیز بدون در نظر گرفتن جایگاه و مسؤولیتهای فردی و اجتماعی هر کدام از آنان انجام پذیرد، و اگر بدون سنجش آن با مجموعه شریعت و نظام جامع دینی و تفسیری که از انسان و جهان دارد انجام پذیرد، بی شک نباید آن را تحلیلی درست و ارزیابی منصفانه و عالمانه ای قلمداد کرد. این سنجشی نیست که بر اساس آن بتوان بر حکمی خرده گرفت و یا حتی به تعریف و تمجید آن نشست. این است که در نگاه ما پرهیز از جزئی نگری، و برخورداری از دید کلان، یک اصل فراگیر و یک ملاک حتمی و اجتناب ناپذیر در ((ادبیات)) فهم دین و شریعت به شمار می رود و تنها از این نقطه است که دستیابی به خاستگاه و فلسفه حقوق و احکام را، هر چند بسیار دشوار اما ممکن می دانیم و از همین روی است که همواره باید همزمان با فراخوانی جامعه به تلاش برای فهم صحیح دین و شریعت و ارزشهای نهفته در احکام، بر ضرورت ((تعبد)) به شریعت، و ((تسلیم)) در برابر ((دین)) نیز تأکید شود تا وجهه همت محققان و پژوهشگران، تنها فهم صحیح و جامع دین و شریعت باشد و از گرفتار آمدن به چاه ((تأویلات)) و سرگردان شدن در وادی ((توجیهات)) پرهیز شود. تعبدی که ریشه در باورهای به روشنائی روز دارد و تسلیمی که چیزی جز پیوستن به حقیقت مطلق و رها شدن از ((تسویلات نفس)) و صحنه سازیهای ((وهم)) نیست.

معرفی مبانی و اصول، نیازی مبرم

آنچه گذشت به انگیزه تأکید بر این ضرورت است که در شناخت صحیح و ارزیابی جامع مسایل زنان، ((یکجانبانگری)) و پرهیز از تفسیرها و تحلیلهای یکجانبه و خارج از مجموعه شریعت و دستگاهی که دین برای هدایت فرد و جامعه و بهبود مناسبات اجتماعی انسان و بهره وری صحیح از فرصت زندگی، ارائه می دهد، یک اصل بنیادی می باشد و بسیاری از تفسیرها و ارزیابیها و پیشنهادهایی که در حوزه مسایل زنان در محافل علمی پژوهشی و در سطح رسانه های گروهی مطرح می شود و بسیاری ((نقد)) ها که صورت می گیرد و برخی ((تأویل)) ها و ((توجیه)) ها که به کمک گرفته می شود، همه ناشی از نگرشهای جزئی و برخاسته از داوریهای مقطعی و بریده شده از پیکره عظیم شریعت است و کاری علمی و راهگشابه شمار نمی رود. و پرواضح است روی سخن متوجه همه تلاشهایی است که برای ترسیم جایگاه انسانی - اجتماعی زن، حقوق، مسؤولیتهای احکام اوصورت می گیرد. چه آنهایی که در دایره ای ((بسته))، با تکیه بر بخشی از متون دینی و ظواهر ادله و با انسان شناسی خاص خویش، به زنان و مسایل آنان می نگرند و بسیاری محدودیتها و قید و بندها را در ذهن و اندیشه و نیز در دستورالعملهای خویش پدید می آورند، و چه آنهایی که ((رها)) از برخی چارچوبها و ملاکهای روشن دینی و بی توجه یا کم توجه به موازین شرعی به تجزیه و تحلیل مسایل زنان می نشینند و بیشترین تلاش خویش را نه در فهم جامع و صحیح مسایل زنان، بلکه در تطبیق نصوص دینی و متون شرعی با اندیشه ها و ذوقیاتی که به آن خو گرفته اند به کار می بندند. این است که در بررسی و شناخت ((مسایل زنان)) به عنوان بخشی از دستگاهی که برای هدایت انسان آمده است باید نخست به مبانی و ملاکها و اصولی توجه کرد که به عنوان زیرساختهای شناخت مسایل زنان به شمار می رود. این افزون بر آن چیزی است که در آغاز به عنوان ادبیات فهم دین و از جمله فهم مسایل زنان به آن اشاره کردیم. به عبارت دیگر در بررسی و شناخت مسایل زنان نخست باید پاسخ دهیم

که در چه چارچوبی به این مهم اقدام می کنیم؟ ملاکهای اصلی و مبانی دستیابی به تعریفی جامع که از زن و جایگاه انسانی، اجتماعی و حقوقی او ارائه می دهیم چیست؟ و به عبارتی، در نگرش مجموعی به مسایل زنان، چه اصول و ملاکهایی را باید منظور سازیم تا تحلیلهایی که ارائه می دهیم و نتایجی که می گیریم هماهنگ با سایر اجزاء مجموعه شریعت و دین باشد؟ هر مجموعه به هم پیوسته و سازمان یافته ای که اجزای آن در ربطی منطقی با یکدیگرند، قطعاً باید استوار بر مبانی و پایه هایی باشد که پاره ها و بخشهای مجموعه را به هم پیوند داده و به گونه دستگاهی هماهنگ و پیوسته درآورد. اگر نگرش ما به شریعت، به عنوان یک مجموعه از هم گسیخته که اجزاء و عناصر آن بی هیچ ملاکی، و کاملاً به گونه ای اتفاقی گرد آمده، باشد، طبیعی است که اندیشیدن و یافتن مبانی مجموعه، معنایی نخواهد داشت، اما اگر شریعت و اساسا دین را به عنوان یک مجموعه کاملاً هماهنگ، با هدفی واحد، یعنی هدایت همه جانبه انسان، معرفی نمودیم قهراً در ((هرمی)) که از این دستگاه و مجموعه ترسیم می شود باید مبانی و زیرساختهای هر بخش و هر مسأله نیز منظور شود. شناخت مسایل زنان نیز از این قاعده بیرون نیست و پرسشهایی که مطرح شد برخاسته از همین ضرورت است. در این فرصت به اختصار به بخشی از مبانی و اصول و ملاکهایی خواهیم پرداخت که در شناخت و داوری مسایل زنان و چهره ای که از جایگاه ((زن مسلمان)) در دستگاه فکری، و جهان بینی و ((باید))ها و ((نباید))های شرعی ترسیم می کنیم باید مورد توجه قرار گیرد و چارچوب نگرش و ((شناخت)) ما را معین کند. این مبانی و اصول راهبردی، برخاسته از رهنمودها و نصوصی است که در متون دینی و منابع شریعت مقدس به وفور آمده است، و طبعاً در این نوشته جای پرداختن به همه آنها نیست و فقط اشاره ای به برخی ادله و شواهد می شود. چرا که هریک از اصولی که خواهد آمد، خود بحثی مستقل می طلبد و باید جداگانه به تفصیل، به ابعاد مختلف آنها و جایگاهی که هر یک در شناخت مسایل زنان دارند پرداخت. کما اینکه این نوشته در صدد استقصای همه مبانی و اصولی که به گونه ای جامع و چارچوب نگرش صحیح و جامع به مسایل زنان را ترسیم می کند نیست و به جز موارد دهگانه ای که بر خواهیم شمرد اصول راهبردی دیگری نیز می توان معرفی نمود.

اصول راهبردی در نگرش به مسایل زنان

اصل یکم: زن و مرد، وحدت نوع

((یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم ان الله علیم خبیر)) ((۳))
 ((هان ای مردم! ما شما را از نری و ماده ای آفریدیم و شماها را دسته دسته و قبیله قبیله ساختیم تا یکدیگر را بشناسید (ولی بدانید که) برترین شما در پیشگاه خداوند، پرهیزکارترین شماست، خداوند است دانای آگاه.)) در بعد انسان شناسی، اصل ((وحدت نوع)) میان زن و مرد، به عنوان مبنایی ترین و فراگیرترین اصل در ارزشگذاری جنس زن و مرد به شمار می رود. حقیقتی که فراتر از ملاک ((جنسیت)) است و در آن مرحله، تفاوتی میان جنس زن و جنس مرد وجود ندارد. توضیح اینکه در ((علم منطق))، وقتی پرسش از ((چیستی)) اشیاء می شود در واقع از ((حقیقت)) آنها سؤال شده است. لذا پاسخ نیز باید بگونه ای باشد که ((حقیقت)) شیء مورد سؤال را بیان کند و ذکر مسائل جنبی و عوارض، نمی تواند پاسخ صحیح باشد. به عنوان مثال، اگر در پاسخ به این پرسش که ((سعید کیست؟)) گفته شود ((فرزند حسین است)) پاسخ غلط نیست، اما اگر در پاسخ به این سؤال که ((سعید چیست؟)) گفته شود فرزند فلانی است، یا سفیدپوست است، یا فارسی زبان است، یا فردی درس خوانده است، و امثال این اوصاف، هیچ یک پاسخ صحیحی نخواهد بود، زیرا این دست امور می تواند باشد و می تواند نباشد. اگر ((حقیقت)) سعید عبارت از فرزند حسین بودن، یا به رنگ سفید بودن، یا به فارسی سخن گفتن یا درس خوانده بودن باشد، در صورت

((نبود)) هر یک از اینها باید عقلا- حقیقتی به نام ((سعید)) وجود نداشته باشد، درحالی که چنین نیست. اما اگر گفته شود: او ((انسان)) است، پاسخی صحیح خواهد بود. چنان که اگر گفته شود: ((جاندار)) است، نیز صحیح است چرا که غیر از این نمی تواند باشد، با این تفاوت که عنوان ((انسان)) فقط بر مصادیق وافرادی صدق می کند که دارای یک حقیقت باشند، حسن، سعید، علی، زینب، مریم و فاطمه. اما عنوان ((جاندار)) دایره ای گسترده تر دارد و شامل موجوداتی که حقیقتی دیگر دارند نیز می شود، ولی هر دو عنوان، امری ((کلی)) هستند، دارای افراد و مصادیق. در اصطلاح اهل منطق، به عنوانی چون ((انسان))، ((نوع)) گفته می شود. چنان که به ((اسب)) یا ((بلبل)) نیز ((نوع)) گفته می شود، و به ((جاندار))، ((جنس)) می گویند. پس ((جنس)) همواره نقطه اشتراک میان ((انواع)) است و از همین روی است که همیشه در تعریف کامل از یک ((نوع)) علاوه بر ذکر نقطه اشتراک، از مشخصه دیگری که گویای تمام حقیقت آن نوع باشد نیز نام برده می شود. به عنوان مثال در تعریف نوع انسانی می گوئیم: ((جاندار عاقل)). ((جاندار)) همان وجه اشتراک میان انسان و دیگر حیوانات است، و قدرت تعقل و قوه عقلانی همان حد فاصل میان او و دیگر حیوانات است. یعنی همان چیزی که در منطق از آن با عنوان ((فصل)) نام برده می شود. بنابراین آنچه ((حقیقت)) سعید را تشکیل می دهد همان ((انسان)) بودن او است، یعنی همان جنس و فصل (جاندار و عقل)، لذا در پاسخ به پرسش یادشده که ((سعید چیست؟)) باید گفت ((انسان)) است. و انسانیت، حقیقتی کلی است که اختصاص به ((سعید)) ندارد، ((سعیده)) نیز چنین است و از همین روی است که ((نوع)) را یکی از ((کلیات)) شمرده اند. البته این ((کلی)) یعنی این ((نوع))، خود با توجه به ملاکهای مختلف، تقسیمات بسیاری دارد، تقسیم به دسته ها و ((اصناف))، مثل سفیدپوست و سیاه پوست، موحد و غیر موحد، ایرانی و غیرایرانی، و نیز مذکر و مؤنث، چنان که خردسال و بزرگسال. و نیز دارای ((افراد)) است، مثل حسین، سعید، سعیده و زینب. و یا فرزند فلانی، مخترع برق و کاشف میکرب. و روشن است که این تقسیمات بر اساس ملا-کها و جهاتی است که در حقیقت نوع انسانی دخالت ندارد و از همین جا است که در دانش منطق، در ترسیم مراتب طولی واقعیت و حقیقت اشیاء، از انسان و دیگر حیوانات به عنوان ((نوع پایانی)) نام برده شده است. آنچه نوع انسانی را هویت می بخشد همان حقیقتی است که از آن، با تعبیر ((خود)) یا ((من)) نام می بریم. یعنی همان ((نفس)) انسانی که به گفته حکمای الهی، حداقل پس از حدوث، جزء مجردات است و امری بسیط و غیر قابل تجزیه و تفکیک می باشد. البته ((نفس)) در عین تجرد و بسیط بودن، دارای جنبه ها و مظاهر گوناگون است و در عین ((وحدت)) منشاء ((کثرت)) می باشد. ((من)) انسانی که معمولاً- افعال و رفتار خویش را به آن نسبت می دهیم همان حقیقتی است که با کم و زیاد شدن اجزاء جسم و قسمتهای مختلف بدن تغییری در اصل واقعیت و حقیقت آن ایجاد نمی شود. یعنی فردی که فاقد اجزاء مادی بدن، اعم از گوش، چشم، دست و پا و حتی قلب اصلی نیز باشد همان گونه می گوید ((من)) که یک فرد کامل می گوید. در آگاهی و ((علم حضوری)) نسبت به ((خویشتن)) خویش، میان این دو هیچ تفاوتی نیست و اولی در ((خودیت)) خود، احساس کاستی و فقدان نمی کند. این واقعیت غیرقابل تجزیه که از آن با عناوینی چون ((من))، ((خود))، ((خویشتن))، ((نفس))، ((روح))، ((ذات)) و امثال اینها نام می بریم، ((حقیقت)) و ((نوع)) انسان و ((انسانیت)) او را تشکیل می دهد. سخن ما این است که زن و مرد از نظر این حقیقت یکسانند و فرقی میان آن دو نیست و هر دو، مصداق این ((نوع)) که حقیقت آدمی نیز چیزی جز آن نیست، می باشند. پدیده ((جنسیت)) و تفاوت میان زن و مرد از این نظر، امری عارضی و خارج از ذات و حقیقت انسانی آن دو می باشد تفاوتهای جنسی و اختلافاتی که در ساختار مادی بدن وجود دارد و حتی تفاوتهایی که در برخی غرائز آنان مشاهده می شود، همه اموری خارج از ذات و نوع انسانی است و قهرا بیرون از حوزه داوری در باره ماهیت انسانی زن و مرد است. همان گونه که مثلاً، رنگ پوست و اختلاف آن در آدمیان، نمی تواند و نباید نقشی در نوع ارزیابی ما در باره هویت انسانی آنان داشته باشد، سایر تفاوتهایی که به واقعتهای بیرون از هویت و نوع انسانی آدمی از جمله جنسیت، برمی گردد نیز نمی تواند

ملا-کی برای تعیین و تعریف حقیقت و ((هویت انسانی)) و ارزشگذاری این ((جنس)) یا آن ((جنس)) باشد. این اصلی مسلم و تردیدناپذیر در بینش انسان شناسی اسلام است، هر چند همین حقیقت مسلم در خارج از مرزهای اندیشه اسلامی کرارا مورد تردید یا نفی قرار گرفته است و حقیقت انسانی ((زن)) نادیده انگاشته شده است. چنان که خلط میان شناخت و ارزیابی ذات و حقیقت انسانی، با ((عوارض)) و واقعیتهایی که بیرون از حوزه ((نوع)) و ((هویت)) انسان قرار دارند، منشاء بسیاری قضاوتها و ارزشگذاریها، و در نتیجه، بایدها و نبایدهای ناصحیح شده است. و این خطائی فاحش در حوزه انسان شناسی و در واقع یک ((خلط مبحث)) آشکار می باشد. خاستگاه بسیاری، بلکه نزدیک به تمام احکام حقوقی و شرعی، اعم از فردی و اجتماعی، و اعم از ((معاملات)) به معنای عام آن و ((جزائیات)) و حتی ((عبادات))، عبارت از آن دسته از ((عوارض)) و شؤونی است که خارج از حقیقت ((ذات)) و ((نوع)) انسان است، و بسیاری از آنها صرفا اموری اعتباری و قراردادی به تناسب نیازهای فردی و بویژه اجتماعی، و به انگیزه حفظ مصالح فرد و جامعه است و نه برخاسته از هویت و ذات انسانی. بنابراین، هیچگاه تفاوتهای حقوقی و حکمی، حتی اگر به منزلتهای متفاوت اجتماعی بیانجامد دلیل و گواه بر وجود تفاوت در هویت انسانی ((جنس زن)) و ((جنس مرد)) نیست. آن دسته از خطابه‌های قرآن و رهنمودهای دینی که مخاطب آن، هویت یادشده، و یعنی ذات و نوع انسانی می باشد، مثل اصل ایمان به توحید، نبوت، معاد و اصولا مقوله اعتقادات، همه اینها نسبت به جنس زن و جنس مرد یکسان است و ((تفاوت))، امری بی معناست. و این بدان جهت است که امور اعتقادی، مستقیما با ((خویشتن)) و ((نفس)) آدمی مرتبط است و به آن گره می خورد و چون در آن مرحله تفاوتی وجود ندارد، بی معناست که مثلا نوع ایمان مطلوب در زن نسبت به خداوند تعالی، متفاوت با مرد باشد. و اگر پذیرفیم عمده ترین و اصلی ترین ارزشهای دینی، در بخش اعتقادات شکل می گیرد، چنان که همین گونه نیز هست، اذعان خواهیم کرد که در ((نگرش مجموعی به مسایل زنان))، در بعد انسان شناسی، و در مبنایی ترین ارزشها یعنی اعتقادات، احتمال ((تبعیض جنسی)) راه نخواهد داشت. نگاه به خطابات قرآن از جمله ۶۵ موردی که عنوان ((انسان)) آمده است، نشان خواهد داد که وجهه اصلی آیات الهی و شریعت مقدس همان حقیقت آدمی و انسانیت او است و نه جنسیت او، و در چنین مواردی همان گونه که از منظر دینی، ((رنگ)) پوست سهمی در نگرش و شناخت مسایل آدمی ندارد ((جنس)) او نیز چنین است. و چقدر به خطا می روند آنان که در بررسی مسایل زنان و ارزیابی ضوابط اعتباری و مسایلی چون احکام ارث، دیه و قصاص، بدون توجه به ادبیات فهم مسایل دینی و به دور از نگرشی همه جانبه دچار خلط مبحث می شوند و مثلا موازین اعتباری موجود در احکام یادشده را میزانی برای ارزشگذاری جان زن و جان مرد قرار می دهند و حقیقت انسانی او را با محکی اعتباری و قراردادی و خارج از هویت انسانی او، می سنجند. و نیز آنان که در بررسی مسایل زنان و ترسیم چهره زن بگونه ای عمل می کنند که گویا زن را موجودی ثانوی با حقیقتی دیگر و نه از سنخ نوع انسانی می دانند و آن دسته از تفاوتهای اعتباری و ضوابط قراردادی را که اسلام برای تنظیم صحیح مناسبات اجتماعی و روابط افراد قرار داده است، شاهد نگرش ناصواب خود تلقی می کنند و مثلا آیه شریفه ((الرجال قوامون على النساء...)) را به مرتبه حقیقت انسانی زن و مرد نیز سرایت می دهند، در اشتباهند. در ارزشگذاری مقام انسانی زن و مرد، ((وحدت نوع)) اقتضاء می کند که میان آن دو، از بعد جنسیت، هیچ تفاوتی نباشد. تفاوتها اموری عارضی و قراردادی است که از جمله ناشی از میزان کرامتها و ارزشهای اعتقادی، عملی و اخلاقی هر یک از آن دو می باشد که کسب می کنند. هیچ یک از زن و مرد، وجود تبعی و ثانوی ندارد. یک حقیقت هستند و از یک سنخ ((نفس)) می باشند. در آفرینش اولیه، نیز چه آدم (ع) و حوا و چه فرزندان آنان، هیچ یک، طفیلی دیگری نبوده و نیست و حتی در جریان آفرینش آدم و حوا برخلاف این گفته که ((حوا)) از دنده آدم آفریده شد، قرآن کریم چنان که علامه طباطبایی نیز تاءکید نموده است، چنین دلالتی ندارد و منظور از ((خلقت حوا از آدم)) همان وحدت ((نوع)) و تماثل و تشابهی است که در اصل انسانیت و حقیقت انسانی

دارند. ((۴)) شاهد این گفته ایشان، سخنی از امام صادق (ع) است که طی آن، از این گفته مردم که حوا از دنده آدم آفریده شد، اظهار ناراحتی نموده و به شدت آن را رد می کند. ((۵)) و به هر حال اگر در برخی روایات نیز آمده است به این معنا نیست که زن در اصل آفرینش، طفیلی وجود مرد است. بلکه حتی در برخی از همین روایات آمده است که وقتی آدم (ع) به حوا گفت: پیش من بیا، حوا گفت: نه، تو پیش من بیا! و خداوند نیز به آدم (ع) دستور داد که او به سراغ حوا برود و رسم خواستگاری مرد از زن نیز، از همانجا ناشی شده است. ((۶))

اصل دوم: نیاز متقابل، تسخیر متقابل

((۱)) هم یقسمون رحمه ربك نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليتخذ بعضهم بعضا سخريا و رحمه ربك خير مما يجمعون ((۷)) ((آیا اینان رحمت پروردگارت را قسمت می کنند! ما میانشان امکاناتشان در زندگی دنیا را تقسیم کردیم و آنان را بر یکدیگر برتریهایی دادیم تا یکدیگر را به خدمت گیرند، و رحمت پروردگارت از آنچه آنان گرد هم می آورند بهتر است.)) انسان طبیعتی مدنی و روحیه ای اجتماعی دارد. جوامع انسانی از همین نقطه آغاز می شوند. تفاوت های گسترده ای که میان افراد جامعه وجود دارد از یک سو، و احساس نیاز متقابل از دیگر سو، اساسی ترین و گسترده ترین عامل پیوندها، روابط و مناسبات اجتماعی انسان را پدید می آورد، نیاز متقابل و به دنبال آن، استخدام و تسخیر متقابل. نیاز همه جانبه ای که انسان و زندگی او را فرا گرفته است، ناتوانی او در رفع همه نیازهای خویش، توانایی دیگران در رفع بخشی از نیازهای او، و احساس لزوم پیوند خوردن با دیگران برای دستیابی به خواسته های خویش، افراد جامعه را به سوی ایجاد روابط نیاز آلود متقابل و به خدمت گرفتن و به خدمت درآمدن، می کشاند. توانایی، امکانات مادی و معنوی دیگران را به تسخیر خویش درمی آورد و خود نیز متقابلاً در تسخیر خواسته ها و نیازهای دیگران قرار می گیرد. حتی طفلی که همه وجودش نیاز به مادر است این توانایی را دارد که مادر را تسخیر کند و به خدمت خویش گمارد، چرا که مادر نیز به او نیازمند است و این نیاز را تنها، فرزند او است که می تواند برآورده کند. و این چنین است که انسانها در روابط اجتماعی خویش دائماً در حال ((بده و بستان)) متقابل هستند. هم به خدمت می گیرند و هم به خدمت درمی آیند. هم ((تسخیر)) می کنند و هم ((تسخیر)) می شوند. و این یعنی همان تعاون و همکاری اجتماعی. همه ((در خدمت)) یکدیگرند و همه ((از خدمت)) یکدیگر بهره می برند، چه با واسطه و چه بی واسطه. آیه شریفه نیز اشاره به همین واقعیت دارد، واقعیتی که دست حکمت و تدبیر الهی به وجود آورده است. مفاد آیه تقسیم بندی جامعه به افراد با درجه و افراد بی درجه، یعنی افرادی که فقط دیگران را به خدمت و ((تسخیر)) می کشند و افرادی که فقط به خدمت و ((تسخیر)) دیگران درمی آیند نیست، بلکه اشاره به رابطه نیاز آلود متقابلی می کند که تسخیر متقابل را در پی دارد. شرایع الهی نیز در صدد هدایت بشر به تنظیم روابط و مناسبات عادلانه اجتماعی و معرفی ((حقوق متقابل)) اعضای جامعه بوده اند. تبیین تکالیف و مسؤولیتهای متقابل اجتماعی و تقسیم وظایف در جهت ایجاد روابط عادلانه، کاری است که در حوزه مسؤولیت انبیاء الهی بوده است. نیاز متقابل زن و مرد، و در نتیجه، در خدمت و تسخیر یکدیگر بودن نیز به عنوان یک واقعیت تکوینی و اجتماعی، موضوع بخشی از احکام و هدایتهای دینی می باشد. نمود روشن و عمیق و گسترده آن در شکلی سازمان یافته و کنترل شده همراه با حقوق و تکالیف ترسیم شده، در قالب نهاد خانواده شکل می گیرد و زن و مرد به خدمت متقابل یکدیگر درمی آیند و ثمره آن برآورده شدن بخش عمده ای از اساسی ترین نیازهای فردی و اجتماعی آنان و جامعه بشری و نیز ضمانت بقای حیات آدمی و استمرار حضور جامعه بشری خواهد بود. سمت و سوی این رابطه تسخیر آمیز و نیاز آلود، نه فقط در سطح ایجاد زمینه های همزیستی مسالمت آمیز، بلکه پاسخگویی به ندایی است که از عمق فطرت و از نهان عواطف، غرایز و وجود آدمی به گوش می رسد و ((مایه)) آرامش و سکونت نفس، می طلبد:

((و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه)). این از نشانه های حکمت و تدبیر الهی است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا مایه آرامش و سکونت شما باشند و میانتان دوستی و عطف قرار داد. ((۸)) و یا آنجا که به گونه ای بسیار گویا به این پیوند متقابل الهی و مناسبت بسیار نزدیک میان زن و مرد اشاره می کند: ((هن لباس لکم و انتم لباس لهن)). آنها لباس شمایند و شما لباس آنانید. ((۹)) خاستگاه بسیاری از تکالیف و حقوق در زمینه روابط اجتماعی و خانوادگی، تقویت این پیوند تکوینی و طبیعی و حمایت از عوامل و زمینه هایی است که به استحکام این روابط می انجامد. هدف برتر و انگیزه اصلی، ایجاد آشتی و مسالمت میان دو بیگانه و دو دشمن نیست بلکه سازماندهی و جهت دهی به روابط و پیوندها و جاذبه هایی است که میان دو قطب از یک حقیقت وجود دارد و برخاسته از عمق جان آدمی است. سخن از نزاع و کشمکش و تلاش برای ایجاد روابطی صرفاً قراردادی و اعتباری همچون دو شریک تجاری نیست، سخن از آمیختگی روحی و عاطفی و قلبی و نیز منافع همه جانبه و مشترکی است که میان زن و مرد وجود دارد.

اصل سوم: تفاوت های طبیعی، واقعیتی حکیمانه

((لله ملک السموات و الارض یخلق ما یشاء، یهب لمن یشاء اناثاً و یهب لمن یشاء الذکور، اءو یزوجهم ذکراً و اناثاً و یجعل من یشاء عقیماً انه علیم قدیر)) ((۱۰)) ((از آن خداوند است ملک آسمانها و زمین، هر چه بخواهد می آفریند، به هر کس بخواهد فرزندان دختر می دهد و به هر کس بخواهد فرزندان پسر می دهد، یا پسران و دختران را با هم می دهد، و هر کس را بخواهد نازا قرار می دهد، که او دانای تواناست.)) در نخستین اصل به تفصیل بر این حقیقت تأکید شد که حقیقت هستی زن و مرد عبارت از ((نوع انسانی)) آنهاست و از این نظر یکسانند و تصورات تفاوت، امری موهوم است. اما بیرون از این حقیقت، و در فضای عوارض وجودی آنان، روشن است که تفاوت زیادی وجود دارد. تفاوت هایی که ((جنس زن)) و ((جنس مرد)) را قوام می بخشد. زن را ((زن)) قرار می دهد و مرد را ((مرد)). تفاوت های جنسیتی، واقعیت هایی حکیمانه اند که دست تدبیر الهی، آنها را به عنوان بخشی از ((نظام احسن)) وجود قرار داده است: ((خلق السموات و الارض بالحق و صورکم فاءحسن صورکم و الیه المصیر)). ((۱۱)) همین تفاوتهاست که منشاء کمال و موجب احساس نیاز متقابل و زمینه بقاء حیات انسانی و اجتماعی و تحکیم پیوندها می شود. نادیده انگاشتن این تفاوتها که چیزی جز رحمت و حکمت الهی نیست، به معنای مبارزه با واقعیاتی است که بود و نبود آنها به خواست و نوع دآوری این و آن بستگی ندارد. در تنظیم روابط و مناسبات اجتماعی و تقسیم مسؤولیتهای فردی و جمعی، و در معرفی سیمای اجتماعی هر یک از زن و مرد، چه در حوزه مسؤولیتهای مسائل خانوادگی، و چه در زمینه های اجتماعی، طبیعی و منطقی است که تفاوت های یادشده به عنوان واقعیاتی غیر قابل انکار پذیرفته و لحاظ شود و منشاء موقعیتهای و مسؤولیتهایی خاص، در هر یک از دو جنس زن و مرد باشد، حقوق و امتیازاتی را بطلبد و حقوق و امتیازاتی را متقابلاً برای دیگری قائل شود. به عنوان مثال، مرد را در موقعیت مسؤولیت سنگین تاءمین هزینه زندگی خود و خانواده قرار دهد و زن را بر خوان زندگی بنشانند، و در مقابل، زن را در موقعیت عهده داری فرزند قرار دهد و این بار گران را بر دوش او نهد. چنان که قرآن کریم به دنبال تأکید بر نیکی به پدر و مادر، تنها از بار گران و دشوار ((فرزند داری)) که اختصاصاً توسط مادر انجام می شود یاد می کند: ((و وصینا الانسان بوالدیه احساناً حمله امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهراً)). و به انسان سفارش احسان و نیکی به پدر و مادرش نمودیم. مادرش او را به دشواری بارداری کرد و به دشواری او را وضع نمود، و بارداری و شیرخواری او سی ماه است. ((۱۲)) نزدیک به همین مفاد را در آیه ای دیگر نیز یادآور شده است: ((و وصینا الانسان بوالدیه حمله امه و هنأ علی و هنأ فصاله فی عامین اءن اشکر لی و لوالدیک الی المصیر)). ((۱۳)) کما اینکه وقتی حکم سرپرستی و قیمومت مردان (شوهرها) بر زنان را صادر می کند، در اشاره به خاستگاه این حکم، همین تفاوت طبیعی میان زن و مرد را نیز یادآور می شود: ((الرجال قوامون علی

النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم)). ((۱۴)) بنابراین کاملاً منطقی است که برخی تفاوت‌های حکیمانه ((تکوینی))، منشاء برخی اختلافات حقوقی و مسؤولیتهای فردی و اجتماعی و احکام ((تشریعی)) باشد و موقعیتهای متفاوتی ایجاد کند و تعدد نقشها را موجب شود.

اصل چهارم: تعادل حقوق، موازنه ای فراگیر

((فالحق اوسع الاشياء فى التواصف و اءضيقتها فى التناصف، لا-يجرى لاحد الا جری علیه، و لا یجری على احد الا جری له.)) ((۱۵)) امیرالمؤمنین علی (ع) ((حق گسترده ترین چیزهاست در توصیف و گفتگو، و تنگترین چیزهاست در کردار و انصاف دادن با هم. کسی را بر دیگری حقی نیست مگر اینکه آن دیگری را هم براو حقی است، و کسی را بر او حقی نیست مگر اینکه او نیز بر دیگری حق دارد.)) تفاوت‌های طبیعی میان زن و مرد و تعدد مسؤولیتهای و نقشهایی که به تناسب این تفاوتها به وجود می آید، واقعیهایی انکارناپذیرند. مثلاً ((پدر)) بودن و ((فرزند)) بودن، دو نقش و موقعیت متفاوت است که هر یک حقوقی و تکالیفی را می طلبد. چنان که ((استادی)) و ((شاگردی)) نیز دو نقش متفاوت است با حقوقی و تکالیفی. قرار گرفتن در موقعیت مدیریت جامعه، شرایط و حقوقی متفاوت با موقعیت و نقش رعیت و توده مردم را ایجاب می کند. زن و مرد نیز، چه در چارچوب روابط خانوادگی و ((همسری)) و ((پدر و مادری))، و چه در مناسبات اجتماعی، به خاطر تعدد نقش و تفاوت برخی موقعیتهایی که دارند، در کنار حقوق و مسؤولیتهای مشترک، حقوق و مسؤولیتهای متفاوتی نیز دارند و تساوی و تشابه همه جانبه آنان امری ناممکن و غیر معقول است. این بخش از حقوق و مسؤولیتهای متفاوت، هر چند در مقایسه باوظایف و حقوق مشترک، اندک است ولی بسیار مهم و راهگشاست و نادیده گرفتن آن باعث می شود که آن بخش دیگر نیز آسیب ببینند. بنابراین شعار تساوی همه جانبه زنان و مردان اگر به معنای نادیده گرفتن این دسته از نقشها و موقعیتهای متفاوت باشد، ادعایی غیر منطقی و ناشدنی است. آنچه که در نگرش مجموعی ما، در شناخت مسایل زنان به عنوان یک اصل به شمار می رود تعادلی است که میان حقوق و تکالیف زن و مرد وجود دارد. دو کفه حقوقی زن و مرد هر چند تفاوتی را در درون خود دارد، اما در مجموع باید با یکدیگر برابری کند و این یعنی ((تساوی)) برخاسته از ((تعادل)). در بازشناسی و فهم مسایل زنان، این تعادل باید به عنوان یک مبنا و اصل مورد توجه قرار گیرد. چنان که در مدیریت جامعه و سیاستگذاریها و تنظیم مناسبات و روابط اجتماعی نیز باید به عنوان یک اصل حاکم و مبنای قطعی، ایفای نقش کند. مفاد اصل مذکور این است که در ترسیم حقوق متقابل میان افراد جامعه، همه افراد به همان میزان که بر عهده دیگران ((حق)) دارند، دیگران نیز به همان میزان بر آنان ((حق)) دارند. یعنی همواره حق ((علیه)) با حق ((له)) یکسان است. چنین نیست که دسته ای از انسانها فقط دارای ((حق)) باشند و نه بار مسؤولیت و تکلیف، و دسته ای نیز فقط مسؤول و مکلف باشند و نه برخوردار از ((حق)). به فرموده امیرالمؤمنین (ع) ((لا-يجرى لاحد الا جری علیه و لا یجری على الا جری له))، حق به همان میزان که به نفع کسی جریان می یابد، بر عهده او نیز می آید و بالعکس. در روابط حکومت و جامعه نیز چنین است و تعادل برقرار، چنان که حضرت (ع) در آغاز به این امر اشاره می کند و آنگاه اصل مورد بحث را به عنوان یک قاعده کلی بیان می فرماید: ((لکم على من الحق مثل الذى لى علیکم)). به همان میزان که من بر شما حق دارم شما نیز بر من حق دارید. اگر بنا بود در نظام آفرینش، این رابطه یکسویه باشد، به گفته امیرالمؤمنین (ع)، این فقط برای خداوند بود و بس، چرا که او توانای عادل است، اما خداوند نیز به لطف و فضل خویش چنین رابطه یکسویه ای رامیان خود و بندگانش قرار نداده است، بلکه در مقابل اطاعتی که بر آنان تکلیف کرده پاداش دو چندان را قرار داده است. ((۱۶)) از این رو باید در بررسی حقوق و تکالیف فردی، خانوادگی و اجتماعی زن و مرد، و نیز تعیین حدود و مرزهای موقعیتهای و نقشهای هر یک، بگونه ای عمل کرد که در مجموع، تعادل میان مسؤولیتهای و امتیازات حفظ شود و مرد به همان میزان که عنصری ذی

حق و برخوردار است، مسؤول و بدهکار نیز باشد و زن نیز به همان میزان که مسؤول و بدهکار است ذی حق و برخوردار باشد.

اصل پنجم: زن و مرد، مکمل یکدیگر

((و من آیاته اءن خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودةً و رحمةً، ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون)) ((۱۷)) ((یکی از نشانه های خداوند این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا مایه سکونت و آرامش شما باشند و میانتان دوستی و مهربانی قرار داد. در این کار برای آنان که اندیشه می کنند نشانه هایی است.)) ((هن لباس لکم و انتم لباس لهن)) ((۱۸)) ((آنها لباس شمایند و شما لباس آنانید.)) ((انی لاء ضیع عمل عامل منکم من ذکر اءو انثی بعضکم من بعض)) ((۱۹)) ((من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را، مرد باشد یا زن، ضایع نمی کنم، شما از یکدیگرید.)) زن و مرد در نقشها و مسؤولیتهایی که بر عهده دارند، چه در سطح جامعه و چه در محیط خانواده مقابل یکدیگر نیستند، بلکه مکمل همدیگر می باشند. بسیاری نقشها و مسؤولیتهاست که فقط زن می تواند ایفا کند و بسیاری موقعیتهای و تکالیف است که از عهده مرد بر می آید. چنان که بسیاری از کارها و مسؤولیتهای زندگی و امور اجتماعی، بهتر است بر عهده زنان باشد و بسیاری از همینها شایسته است بر عهده مرد باشد. زن و مرد، هر یک، نیمه یک پیکره اند و تنها در سایه همکاری مشترک و تقسیم عادلانه و حکیمانه مسؤولیتهای و ایفای نقش تکمیلی نسبت به یکدیگر است که این پیکره جان می گیرد. جنس زن و جنس مرد با توجه به تفاوتهای طبیعی و ناتوانیها و محدودیتهایی که هر یک در تاءمین بخشی از خواستها و نیازهای خویش دارند و احساس نیاز متقابلی که می کنند در هر دو حوزه اجتماعی و خانوادگی، به صورت طبیعی و هماهنگ با طبیعت وجودی خود، یار و مکمل یکدیگرند. احکام و حقوق شرعی و رهنمودهای دینی نیز هماهنگ با این نقش، مرزها و حدود و چارچوب منضبط، روابط متقابل تکمیلی را مشخص می کند. نزاع جنسیت یا تشدید آن و کشیده شدن یا کشاندن این نقش تکمیلی به تنازع برای بقاء و یا برای به چنگ آوردن موقعیتهای و نقشهای یکدیگر آفتی بر خلاف جریان طبیعی حیات بشری است. خانواده کانون مشارکت دو انسان به عنوان زن و شوهر است، و جامعه فضای گسترده همزیستی و مشارکت انسانی اجتماعی زن و مرد، به عنوان دو انسان از یک مبداء، و در محیط اسلامی به عنوان برادر و خواهر دینی می باشد. در روابط ((همسری))، به تعبیر زیبا و گویای قرآن، چنان که گذشت، ((هن لباس لکم و انتم لباس لهن))، زن و شوهر لباس و پوشش یکدیگرند. هر یک بدون دیگری به انسان برهنه ای می ماند که در برابر ناملایمات زندگی و نیازهای حیات انسانی، بی پناه و بی دفاع خواهد بود. چنان که کلام الهی در روابط اجتماعی با تعبیر ((بعضکم من بعض)) بر این نکته تاءکید می ورزد که شما از یکدیگرید و بندگی حق، مسیری است که بی هیچ تفاوتی در آن قرار گرفته اید و کمک کار همدیگرید: ((ربنا اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان اءن آمنوا بربکم فمنا ربنا فاعفولناذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار، ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لاتخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد، فاستجاب لهم ربهم اءنی لاء ضیع عمل عامل منکم من ذکر اءو انثی بعضکم من بعض)) پروردگارا! ما ندا دهنده ای را شنیدیم به ایمان فرا می خواند که به پروردگارتان ایمان آورید، ما نیز ایمان آوردیم. پروردگارا! پس گناهانمان را ببخش و بدیهایمان را بپوشان و ما را با خوبان بمیران. پروردگارا! و آن چه به دست پیامبرانت به ما وعده کردی به ما بده و روز قیامت ما را خوار نگردان که تو در وعده تخلف نمی کنی. پروردگارشان نیز آنها را اجابت کرد که من عمل هیچ عمل کننده ای را مرد باشد یا زن، ضایع نمی کنم، شما از یکدیگرید ... ((۲۰)) بنابراین زن و مرد، هم در جامعه و مناسبات و روابطی که ساختار آن راشکل می دهد و هم در فضای خانه و مناسبات خانوادگی، دو وجود مکمل یکدیگرند و نه دو قطب مخالفی که وجود هر یک، عرصه را بر دیگری تنگ می کند و به ناگزیر یکی باید حذف شود و یا تسلیم دیگری باشد. از این رو در شناخت و تنظیم مناسبات اجتماعی و خانوادگی میان زن و مرد و معرفی وجهه انسانی اجتماعی آنان، حضور و نقش آفرینی هر یک بدون دیگری را باید ناقص

شمرده و ((انسان سالاری)) را جایگزین ((مردسالاری)) یا ((زن سالاری)) دانست، و صد البته که انسانها در موقعیتهای و شرایط مختلف، وظایف و مسؤولیتهای متفاوت دارند و در کسب شایستگیهای ارادی چون، ایمان، علم، تقوا و جهاد، کسانی برترند که شایستگی بیشتری کسب کنند، چه زن و چه مرد.

اصل ششم: خانواده، نهادی محوری

((ما بنی فی الاسلام بناء احب الی الله تعالی و اعز من الترویج)). ((۲۱)) ((در منظر خدای متعال، هیچ نهادی در اسلام محبوبتر و عزیزتر از تشکیل خانواده بر پا نشده است.)) پیامبر اکرم (ص) ((ما استفاد امرؤ مسلم فائدة بعد الاسلام اءفضل من زوجة مسلمة، و تسره اذا نظر الیهاء و ططیعه اذا اءمرها، و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و ماله)). ((۲۲)) پیامبر اکرم (ص) ((مرد مسلمان، بعد از نعمت اسلام، هیچ بهره ای برتر از داشتن همسری مسلمان نبرده است، همسری که نگاه به او برای شوهر مسرت بخش است، فرمانبردار است، و درغیاب شوهر، حافظ خود و مال همسر است.)) خانواده به عنوان یک نهاد اساسی در جامعه، یک اصل و محور به شمار می رود و باید در بررسی مسایل زنان و ترسیم چهره زن مسلمان، به عنوان یک مبنای بی بدیل به شمار رود و هر آنچه که در جهت تقویت این بنیان و تعمیق روابط میان اعضاء آن، بویژه زن و شوهر به عنوان دو رکن اصلی این نهاد، کارساز است توصیه شود، و هر توصیه و پیشنهاد و ضابطه و برنامه ای که به تضعیف و سستی این نهاد بیانجامد به کنار رود. زن و مرد در هر موقعیت اجتماعی و فردی و در هر نقشی که قرار می گیرند باید ((خانواده)) به عنوان یک اولویت، نقش خویش را در شکل گیری آن موقعیت و آن نقش، ایفا کند. مدینه فاضله ای که اسلام ترسیم می کند و جامعه مدنی و توسعه همه جانبه که اینک به عنوان یک آرمان جهانی برای ملتهای مختلف و از جمله امت بزرگ اسلامی درآمده است، بدون حضور سازنده و فعال ((نهاد مقدس خانواده)) و بدون منظور ساختن همه شروط و لوازمی که شکل گیری و تحقق ((خانواده مطلوب)) برای جامعه اسلامی ایجاب می کند، امکان ندارد. خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی، هسته اولیه جامعه به شمار می رود و خاستگاه موقعیت ممتاز و ویژه آن فقط رهنمودهای دینی نیست. افزون بر آن همه تاهکیدات دینی و ارزشهایی که برای آن وارد شده است و افزون بر آن همه دستورالعملهایی که در جهت شکل گیری صحیح، تعیین مسؤولیتهای، راه حل مشکلات و تحکیم روابط خانوادگی، صادر شده است، منافع و ارزشهای گسترده ای که دارد به عنوان واقعیاتی ملموس، برای همه روشن است. این است که در سخنی از امام رضا(ع) می خوانیم که اگر حتی در باره ازدواج آیه ای نازل نشده بود و سنت و روایتی نیز وجود نداشت، همان نیکی به خویشان و ائس و الفتی که با دیگران در آن وجود دارد به اندازه ای هست که انسان عاقل و خردمند رغبت به آن کند و انسان موفق و کاردان به آن شتاب کند: ((لو لم تکن فی المناکحة آیه منزلة و لا سنة متبعة، لکان ما جعل الله فی من بر القرب و تاءلف البعید، ما رغب فیہ العاقل اللیب و سارع الیه الموفق المصیب)). ((۲۳)) در اهمیت و ارزش نهاد خانواده و اهتمامی که در متون دینی به آن شده است همان دو رهنمودی که در آغاز از پیامبر اکرم (ص) آوردیم به خوبی گویاست. یکی ازدواج را که منشاء شکل گیری خانواده است نهادی می شمارد که در میان نهادهای اسلامی ارزشمندتر و محبوبتر از آن وجود ندارد، و دیگری نعمت داشتن همسری شایسته و تشکیل خانواده ای مطلوب را پس از نعمت بزرگ ایمان به اسلام، بالاترین بهره انسان مسلمان می داند و روشن است که این اختصاص به مرد مسلمان ندارد و شامل زن مسلمان نیز می شود و بلکه از یک نظر، بهره زن بیشتر است، چرا که مسؤولیت هزینه زندگی را نیز ندارد، نه هزینه دیگری را و نه هزینه خود. و بدین گونه است که به فرموده حضرت صادق (ع) خدا عز و جل خانه ای را که خانواده در آن است دوست می دارد و خانه ای را که محل طلاق است مبغوض می دارد: ((ان الله عز و جل يحب البيت الذی فیہ العرس، و یبغض البيت الذی فیہ الطلاق)). ((۲۴)) شناخت صحیح مسایل زنان و داوری درست در باره احکام و حقوق، بدون توجه به جایگاه منحصر به فردی که نهاد خانواده دارد و سخن گفتن از حقوق

فردی و اجتماعی مرد یا زن و بررسی حقوق متقابل زن و شوهر بدون عنایت کامل به نقش و موقعیت این نهاد در متون و منابع دینی و از منظر شارع مقدس، امری ناشدنی است و نتیجه ای جز سست شدن یا اضمحلال این نهاد مقدس نخواهد داشت و حتی اگر در کوتاه مدت نیز به نفع زن یا مرد باشد در نهایت و در مجموع به زیان آنان خواهد بود. اگر توجه شود که حتی موضوعی چون ((طلاق)) که در نقطه مقابل ((ازدواج))، مبعوض ترین امر حلال به شمار رفته است ((۲۵)) خود در جهت حفظ خانواده و در راستای شکل گیری مجدد ولی مطلوب آن است و زن و مرد را از وضعیت غیر قابل تحمل کنونی نجات داده و فرصت مجددی را برای آنان پدید می آورد، به اهمیتی که این نهاد در نگاه شارع مقدس دارد بیشتر پی خواهیم برد.

اصل هفتم: تراحم مصالح، زمینه گزینش

((لیس العاقل من یعرف الخیر من الشر، و لکن العاقل من یعرف خیر الشرین)) ((۲۶)) امیرالمؤمنین (ع) ((خردمند آن نیست که فقط خوبی را از بدی باز می شناسد، و لکن خردمند کسی است که از میان دو بدی، بهتری را می شناسد.)) در نگرش مجموعی به مسایل زنان، توجه به ((تراحم مصالح)) به عنوان یک واقعیت فراگیر و لزوم انتخاب ((اصلاح)) و در نتیجه، از دست دادن بسیاری مصالح و منافی که امکان استیفای همزمان آنها وجود ندارد، یک اصل به شمار می رود. و پر واضح است این امر اختصاص به مسایل زنان ندارد اما شامل این دست مسایل نیز می شود. حیات انسانی و زندگی اوبگونه ای است که مصالح و منافع هر یک از افراد با منافع و مصالح دیگران گره می خورد. طبیعی است که آدمی به خاطر محدودیتهای بسیاری که دارد، به حجم گسترده ای از خواستههای خویش دسترسی نخواهد داشت و همواره انسان در تراحم منافع و مصالح خویش در حال گزینش بهترینهاست. از این رو است که بسیاری محدودیتهای و فقدانها را بر خود می خورد به خاطر مصالح مهمتری که خود برگزیده است. بسیاری از التزامهاست که انسان به اراده حکیمانه خویش می پذیرد تا منافع بیشتری را به چنگ آورد و زندگی اجتماعی بدون این امکان ندارد. به عنوان مثال وقتی آدمی به انگیزه دستیابی به منافع بیشتر و مصالح مهمتر، آزادی فردی خود را در چارچوب روابط خانوادگی محدود می کند و خود را در موقعیت ((پدری)) یا ((مادری)) قرار می دهد طبیعی است که دیگر، مصالح او با مصالح فرزندان گره می خورد و نمی تواند فقط به آنچه که مربوط به شخص خودش است باندیشد. و یا وقتی در موقعیت ((همسری)) قرار می گیرد طبیعتاً به تعهداتی که این مناسبت و موقعیت به وجود می آورد باید پایبند باشد. در تراحم مصالح همواره مهم فدای اهم می شود. در تنظیم پیوندها و مناسبات اجتماعی و تحلیل و ارزیابی نوع روابط و جایگاههای اجتماعی و خانوادگی هر یک از زن و مرد، و در تعارض میان مصالح فردی و جمعی، لزوم اولویت گذاری و مقدم داشتن مصالح مهمتر را نمی توان نادیده گرفت. در شناخت صحیح مسایل زنان و پی بردن به اولیوی که هر یک از موقعیتهای و نقشهای زنان و مردان دارد باید به این واقعیت توجه کرد که فقط مصلحت شخص یا حتی خانواده نیست که تعیین کننده است بلکه مصالح جامعه نیز باید لحاظ شود. حضور اجتماعی زنان، اشتغال، تربیت فرزند، مدیریت خانواده، شوهرداری، تحصیل، ایفای نقش در موقعیتهای مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، و مسایلی از این دست، هر یک منافع و مصالحی دارند، مهم شناخت صحیح، اولویت بندی و گزینش درست می باشد. به عنوان مثال، در تعارض میان تحصیل یا اشتغال، با ((فرزندداری)) کدام یک اولویت دارد؟ هم از نقطه نظر بازشناسی مسایل زنان در متون دینی و هم در سیاستگذاریهای اجتماعی. روشن است اولویت بندی و گزینش بدون داشتن ملاک، امری مشکل یا ناممکن است. این است که بازشناسی ملاکهای اولویت بندی و انتخاب نیز باید مشخص باشد. بهر حال، زن یا مرد همواره در برابر موقعیتهای و نقشهایی که قرار می گیرد و انتخابهایی که صورت می دهد، مهم این است که مقایسه کند چه منفعی را از دست می دهد و کدام مصالح را به دست می آورد. شناخت و ارزیابی و ارزشگذاری مسؤولیتهای، نقشهای، موقعیتهای و جایگاه عملی که برای زنان پیشنهاد یا توصیه می شود، باید با سنجش همه دستاوردها و

نیز محرومیت‌های آن باشد. قرار گرفتن در موقعیت ((همسری)) در برابر منافع و دستاوردهای بسیاری که برای شخص به ارمغان می‌آورد، قهراً برخی محدودیت‌ها و مسؤولیت‌ها را نیز به دنبال دارد و شخص از دستیابی به برخی خواست‌ها و موقعیت‌های مطلوب باز می‌ماند اما این عقل حسابگر او می‌باشد که چنین معامله سودمندی را پیش پای او می‌گذارد. موقعیت‌هایی را از دست می‌دهد و موقعیت‌های پیش‌بینی شده بهتری را به چنگ می‌آورد. موقعیت‌هایی که برخی به صورت غریزی و فطری بدان سو فرا خوانده می‌شود، و برخی نیز با ارشاد و توصیه عقل حسابگر او و در جهت پاسخگویی به مناسبات صحیح اجتماعی و نیازهای معمول زندگی می‌باشد. این تنها نگرش جامع به همه مصالح و دستاوردها از یک سو، محرومیت‌ها و محدودیت‌ها و مسؤولیت‌ها از سوی دیگر و گزینش موقعیت شایسته تر است که می‌تواند بهره زنان و مردان در استفاده بهینه از فرصت‌ها، امکانات و توانایی‌های خویش را کامل کند و این خود اصلی درخور توجه در شناخت مسایل زنان و ترسیم چهره انسانی، اجتماعی زن مسلمان است.

اصل هشتم: عدل، اصلی فراگیر در هستی و شریعت

((ان الله ياءمر بالعدل والاحسان و ايتاء ذى القربى و ينهى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون)) ((۲۷)) ((خداوند به عدل و احسان و دادن مال به خویشاوند فرمان می‌دهد، و از زشتی و منکر و تجاوز باز می‌دارد، شما را پند می‌دهد که شاید به خود آیید.)) ((العدل اساس به قوام العالم)). ((۲۸)) ((عدالت پایه ای است که ایستایی و قوام عالم بدان بستگی دارد.)) امیرالمؤمنین علی (ع) اسلام ناب که چیزی جز همان تشیع راستین و بی‌پیرایه، نیست هم در بعد اعتقادی و هم در احکام و روابط اجتماعی و رهبری و مدیریت جامعه، با ویژگی اصل عدل، تاریخ فکری اجتماعی خویش را از اسلام اموی و آنچه اینک به نام اسلام آمریکایی می‌خوانیم جدا می‌سازد. عدالت به عنوان یک اصل، هم در نظام تشریع و هم در دستگاه و نظام شریعت جاری است. آنجا که می‌فرماید: ((والسما رفعها و وضع المیزان)) ((۲۹)) ناظر به جهان‌تکوین است، و آنجا که سخن از انزال کتاب و میزان به همراه پیامبران (ع) می‌گوید نگاه به نظام تشریع و روابط اجتماعی انسانها دارد: ((و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط)). ((۳۰)) فرهنگ شیعه از نقطه نظر کلامی، دیدگاهی کاملاً روشن را در باره عدل و ظلم و عقلانیت حسن و قبح این دو دارد، و این خود وجه تمایز عمده‌ای در مباحث کلامی، اجتماعی و تاریخی برای شیعه به شمار می‌رود، و با وجودی که در این فرهنگ به شدت با جریان انحرافی قیاس و رأی برخورد شده ولی به راحتی میان اینها که چیزی جز عمل به ظن و خیال‌بافی نیست، و میان حجیت عقل به عنوان یکی از ادله شرعی در احکام، تفکیک صورت گرفته است. نه همانند اصحاب قیاس، مرتکب اتهام اصول و کلیات احکام اسلامی به نقص و بی‌کفایتی شد و درب خیالات و ظنون را به روی خود گشود و نه چون اهل حدیث، باب حجیت عقل را به روی خویش بست. و بدین گونه بود که به گفته شهید، آیت الله مطهری ((اصل عدل)) و اصل تبعیت احکام از مصالح و مفاسد نفس‌الامری، و بالطبع اصل حسن و قبح عقلی و اصل حجیت عقل، به عنوان زیربنای فقه اسلامی شیعی معتبر شناخته شد. و بالاخره اصل ((عدل)) جای خویش را در فقه اسلامی باز یافت. ((۳۱)) همان گونه که شهید مطهری (قده) نوشته است: ((اصل عدالت از مقیاس‌های اسلام است که باید دید چه چیز بر او منطبق می‌شود. عدالت در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلولات، نه این است که آنچه دین گفته عدل است، بلکه آنچه عدل است دین می‌گوید. این معنی مقیاس بودن عدالت است برای دین.)) ((۳۲)) اینک جای پرداختن تفصیلی به مسأله ((عدالت)) به عنوان یک مقیاس در فقه و در تنظیم روابط و مناسبات اجتماعی نیست اما با مراجعه به متون دینی و رهنمودهای قرآن کریم و اولیاء دین (ع) می‌توان به اهمیتی که اصل عدل به عنوان جانمایه احکام و حقوق و مسؤولیت‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی، پی برد. عدالت به عنوان یک قانون عام و اصل حاکم، چارچوبی قطعی برای همه احکام و قوانینی است که روابط و مناسبات اجتماعی را شکل می‌دهد. در سخن امیرالمؤمنین (ع) می‌خوانیم: ((حیات احکام به عدالت است)):

((بالعدل حیاة الاحکام)). ((۳۳)) حاکمیت روابط ظالمانه در جامعه و ارائه چهره ای از نظام غیرعادلانه اجتماعی حتی در قالب برداشتهای دینی، چیزی جز نظام جاهلیت نیست، نظامی که به گفته امام (ع) پیامبر اکرم (ص) آن را در هم فرو ریخت و با ظهور دولت قائم آل محمد (عج) نیز از میان خواهد رفت. محمد بن مسلم از امام باقر (ع) پرسید: سیره رسول خدا (ص) چگونه بود؟ حضرت (ع) اشاره به ساختار و نظام عادلانه ای می کند که پیامبر (ص) در مقابل ساختار جاهلی جامعه ارائه کرد و حضرت حجت (ع) نیز هنگام ظهور این روابط غیرعادلانه را به هم می زند و روابطی عادلانه جایگزین می نماید: ((سألت ابا جعفر (ع): و ما كانت سيرة رسول الله (ص)؟ قال: اءبطل ما كان في الجاهلية واستقبل الناس بالعدل و كذلك القائم (ع) اذا قام يبطل ما في الهدنة مما كان في ایدی الناس، و يستقبل بهم العدل)). ((۳۴)) در شناخت مسایل زنان و تنظیم روابط عادلانه میان زن و مرد، در بهره وری از موقعیتهای، نقشها و امکانات مادی و معنوی جامعه و بویژه در تنظیم روابط خانوادگی اصل عدل، یک مقیاس فراگیر و اساسی است. آنچه قرآن کریم در خصوص لزوم رعایت عدالت میان همسران به عنوان یک شرط، مورد تاءکید قرار داده است یک نمونه است. قرار گرفتن در موقعیت چند همسری مشروط به روابط عادلانه شده است: ((وان خفتم اءلا تعدلوا فواحدة)). ((۳۵)) هر چند به قرینه آیه دیگر تفسیری خاص از این عدالت شده است که در فقه آمده است. آیه دیگر این است: ((و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة)). ((۳۶))

اصل نهم: فرد و جامعه، تقدم کرامتهای اخلاقی

((علیکم بمکارم الاخلاق فان الله بعثنی بها)). ((۳۷)) پیامبر اکرم (ص) بر شما باد به کرامتهای اخلاقی، چرا که خداوند مرا برای آن فرستاد. ((انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق)). ((۳۸)) پیامبر اکرم (ص) من مبعوث شدم تا کرامتهای اخلاقی را کامل کنم. ((خیرکم خیرکم لاهله و اءنا خیرکم لاهلی)). ((۳۹)) پیامبر اکرم (ص) بهترین شما کسی است که برای خانواده اش بهتر باشد و من بهترین شما برای خانواده ام هستم. ((ارزشهای حقوقی)) و ((ارزشهای اخلاقی))، دو مقوله ای هستند که سنجش آن دو با یکدیگر، مباحث چندی را می طلبد. اینکه اساساً مشخصه مقوله حقوق و مقوله اخلاق چیست؟ وجوه تمایز و وجوه اشتراک میان این ارزشها کدام است؟ موضوع و قلمرو و هدف هر یک از این دو چیست؟ و اینکه اساساً چه رابطه ای میان ((حقوق)) و ((اخلاق)) وجود دارد؟ پرسشهایی است که اینک جای پرداختن به آنها نیست. آنچه در این بحث به عنوان یک اصل در شناخت مسایل زنان مورد نظر است تاءکید بر لزوم تفکیک میان جهت گیریها و فضای مباحثی است که در شناخت روابط مناسبات زن و مرد، بویژه در حوزه روابط همسری و در تنظیم این روابط صورت می گیرد. تعیین مرزهای حقوقی در روابط اجتماعی و در جهت حفظ موقعیتهای و نقشها و حقوقی که هر یک از آحاد جامعه دارند موضوعی است که ضرورت آن هیچ گاه نمی تواند مورد تردید باشد و شریعت مقدس نیز به دقت و ظرافت و با اهتمام فوق العاده ای به آن پرداخته است و به تعبیر برخی روایات حتی خسارت یک خراش جزئی نیز معین شده است، ((حتی ارش الخدش)). ((۴۰)) جامعه همواره نیازمند تعیین مرزهای روشن و صریح حقوقی و شناخت ارزشهای حقوقی است و نمی توان جامعه را تنها با تکیه بر کرامتهای ارزشهای اخلاقی به سامان رساند، و تردیدی نیست که حقوق و چارچوبها و مرزهایی که مناسبات و روابط اجتماعی جامعه را شکل می بخشد و حفظ مناسبات صحیح را تضمین می کند، در مجموع از نقطه نظر اجتماعی و مدیریت جامعه، در مقایسه با ارزشهای اخلاقی و کرامتهای فردی، از اهمیت و اعتبار و ارزش بالاتری برخوردار است، چنان که وقتی از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند: عدالت برتر است یا جود؟ فرمود: ((عدالت)) امور را در جایگاه خودش قرار می دهد، و ((جود)) آنها را از مسیر اصلی بیرون می آورد، و عدالت سیاستگری عام و فراگیر است، و ((جود)) عارضه ای ویژه است، بنابراین عدالت برتر است. ((۴۱)) و شاید از تقدم ذکر ((عدل)) بر ((احسان)) در آیه شریفه ((ان الله یاءمر بالعدل و الاحسان)) نیز همین اهمیت و اولویت استفاده شود. ولی با

توجه به برخی ویژگیها که برای عمل و ارزش اخلاقی وجود دارد تردیدی نیست که ارزش سلوک فردی و نیز روابط و مناسبات اجتماعی که بر اساس کرامتهای اخلاقی و بدون تجاوز به حقوق دیگران، صورت گرفته است، بیشتر است و حاکی از تعالی روحی و استحکام انگیزه‌هایی است که به مناسبات و روابط اجتماعی، گرمی و لطافت خاصی می‌بخشد. تحقق کرامتهای اخلاقی در گرو نیت و انگیزه خاصی است که در واقع روح عمل اخلاقی را تشکیل می‌دهد در حالی که ارزش حقوقی چنان که گفته اند فقط بستگی به این دارد که کار، طبق موازین حقوقی و در شکل و قالب معینی انجام گیرد و رعایت آن تنها به خاطر مصالح اجتماعی است و نه تکامل روحی و معنوی. ((۴۲)) پرواضح است که رفتار حقوقی می‌تواند همراه انگیزه اخلاقی نیز باشد که در نتیجه ارزش اخلاقی هم خواهد داشت. چنان که بسیاری از پایبندیهای حقوقی نیز برخاسته از التزام به ارزشهای اخلاقی و کرامتهای نفسانی و درونی افراد است. مدیریت جامعه در شکل کلان آن و شکل گیری صحیح مناسبات اجتماعی هر چند بدون ضابطه مندی حقوقی و بدون برخورداری از دستگاهی کاملاً نظام یافته و تعریف شده از نقطه نظر حقوقی، امکان ندارد اما آنچه به عنوان هدف متعالی و اصلی مورد نظر است تحکیم و گسترش کرامتهای اخلاقی و ارزشهایی است که آحاد جامعه در روابط خویش تنها بر اساس ارزشها و انگیزه‌های اخلاقی و روحی به خدمت می‌گیرند. بنابراین تعیین روابط حقوقی میان زن و مرد بویژه در حوزه روابط خانوادگی و تءکید بر تبیین مرزها و دفاع از حقوق زنان یا مردان، یک موضوع است و توصیه و تءکید بر استفاده از حقوق خویش در روابط شخصی، موضوع دیگر است و نباید این دو مبحث به هم آمیخته شود. اساس رابطه انسانی میان زن و مرد در محیط خانواده و روابط همسری، همان ((مودت)) و ((رحمت)) غریزی و فطری است که پیشتر در باره آن سخن گفتیم. حداقل دستاورد این رابطه، حفظ حرمت حقوقی هر یک از زن و مرد است اما آن چیزی که هم زن و هم شوهر، بیش از هر چیز به آن فراخوانده شده اند و در درجه اول اهمیت قرار دارد تحکیم کرامتهای اخلاقی در روابط با یکدیگر است. آشناسازی جامعه بویژه زن و شوهر به حقوق و حدود و مرزها یک ضرورت است و باید تلاش بسیاری در این زمینه کرد اما تءکید یکسویه بر اجرای روابط متقابل حقوقی میان آن دو و تشویق به ایستادن بر مرزهای حقوقی و تحکیم مناسبات خشک حقوقی، چیزی نیست که با کرامتهای اخلاقی همچون ایثار، تواضع، عفو، تقویت حس نوع دوستی، مهربانی و عطف، صبر و حلم، و تقویت روحیه همکاری، هماهنگی کامل داشته باشد. این است که بخش بسیار گسترده‌ای از متون دینی و رهنمودهای اولیاء دین (ع) در جهت تقویت و گسترش مکرمتها و ارزشهای اخلاقی و روحی می‌باشد. در روابط همسری و درون خانوادگی نیز شاهد همین اولویت هستیم. شوهر از نقطه نظر حقوقی وظایف خاصی دارد. زن نیز در این جهت مسؤولیتهای مشخصی دارد. اما همه چیز به روابط آنها و توافق اخلاقی آنان برمی‌گردد، حتی توافق بر عدم استفاده از حقوق شرعی و قانونی و یا بالعکس، برخورداری از بسیاری چیزها که در چارچوب اولیه حقوقی، قرار ندارد. و اینچنین است که به عنوان مثال، در سخن امام (ع)، از یک سو خوابیدن شوهر در خارج از خانه نمونه‌ای از بی‌مروتی به شمار می‌رود و از طرف دیگر یک لیوان آبی که زن به دست شوهر خویش می‌دهد، ارزش آن برای زن، از یک سال عبادت بیشتر است و یک سالی که روزها روزه بدارد، شبها به عبادت بیدار بماند، و خداوند در مقابل هر بار که همسر خویش را سیراب می‌کند شهری در بهشت برای او برپا می‌کند و شصت گناه او را می‌بخشد: ((هلک بذی المروءة ان بییت الرجل عن منزله بالمصر الذی فیه اءهله. ((۴۳)) ((ما من امرأء تسقى زوجها شربة من ماء الا کان خیرا لها من عبادۃ سنۃ صیام نهارها و قیام لیلها و ینبئ الله لها بكل شربة تسقى زوجها مدینۃ فی الجنة و غفرلها ستین خطیئة.)) ((۴۴)) بنابراین در بررسی مسایل زنان و بازشناسی و ترسیم حقوق خانواده به مسأله تقدم و اولویت کرامتها و ارزشهای اخلاقی باید به عنوان یک اصل محوری توجه کرد.

((یعلمون ظاهرا من الحیاء الدنیا و هم عن الاخره هم غافلون , اءو لم یفکروا فی اءنفسهم ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا- بالحق و اءجل مسمى و ان کثیرا من الناس بقاء ربهم لکافرون)) ((۴۵)) ((اینان فقط ظاهری از زندگی دنیا را خبر دارند و به راستی که اینها از آخرت غافلند. آیا اندیشه نکردند در خودشان ؟ خداوند آسمانها و زمین را نیافرید جز به حق و با پایانی مشخص , ولی بسیاری از مردم نسبت به ملاقات پروردگار خویش ایمان ندارند.)) آخرین اصلی که به عنوان یک ملاک در بررسی و شناخت مسایل زنان بر آن تاءکید داریم حقیقتی است که بیش از دو سوم آیات قرآن به آن پرداخته و یا اشاره به آن دارد. و آن نوع نگرش ما به انسان و جهان و آینده ای است که در پیش دارد. در نگرش مجموعی به دین و شریعت , آیامی توان احکام و حدود و مرزهای شریعت و ساختار اجتماعی مدینه فاضله ای که قرآن معرفی می کند و ایمان راستین مؤمنین به آن جامه عمل می پوشد را در فضایی جستجو و تحلیل کرد که کاملا منقطع از جهان آخرت است ؟ اگر پذیرفتیم که دنیا گذرگاه آخرت است و زندگی ما کشتزار فصلی جاودانه است که انسان به برداشت کشته های خود می پردازد و دین و شریعت نیز دستمایه عبور از این گذرگاه تاریک , و چراغی پرفروغ برای راهیابی به جهانی جاودانه است و این ((اختیار)) و ((انتخاب)) آدمی است که جایگاه او را در روز بزرگ سرنوشت , مشخص می کند, آیا می توان ازدستگاه شریعت , احکام و حقوق تعریف و تفسیری مستقل ارائه داد و نسبت انسان و اعمال او با جهان آخرت را در نظر نگرفت ؟ تردیدی نیست که ادیان الهی در گذشته و اسلام در نهایت , در صددا ایجاد ((حیات طیب)) و مدینه فاضله و سلامت فرد و جامعه در بالاترین درجه , در همین دنیا بوده اند و هدایت الهی , ضامن سعادت انسان در همین مرحله نیز می باشد, اما روشن است که هدف نهایی و اصلی همان حقیقت بی منتهایی است که انبیاء الهی (ع) و کتابهای آسمانی , همت و تلاش اصلی خویش را در توجه دادن به آن مصروف داشته اند و این چنین است که بیشترین حجم آیات قرآن به این حقیقت اختصاص یافته است . تنها مسیر هدایت و سعادت بشر, پذیرش قرآن و اسلام و افتادن به راهی است که کتاب الهی معرفی می کند. راههای دیگر, هم انسان و جامعه را از سعادت مطلوب و واقعی در این دنیا باز می دارد و هم آنها را از آن سعادت جاوید محروم می سازد. گشودن چشم ظاهربین و فرو بستن دیده حقیقت نگر, دستاورد در افتادن به راهها و جریاناتی است که از منظری کاملا مادی به انسان و جهان می نگرند و تنها سامان دهی زندگی مادی و رفاه و آسایش و توسعه و رشد و سعادت فردی و اجتماعی در زندان تنگ جسم و طبیعت را وجهه همت خویش می گردانند. آنانی که به گفته قرآن ((یعلمون ظاهرا من الحیاء الدنیا و هم عن الاخره هم غافلون)) فقط نمایی از زندگی دنیوی را سراغ دارند و از جهان آخرت غافلند. نه اندیشه در خود می کنند و نه چشم دیدن حقایق هستی را دارند. اینان در ((معرفت)) خویش ناتوانند, چه رسد به جهانی دیگر, و چه رسد به مناسباتی که میان این جهان و آن جهان و در نتیجه , میان شریعت و همه هستی وجود دارد. آیا چشمها و اندیشه های ظاهربین که از حقیقت جز نامی و از هستی جز پوسته ای سراغ ندارند و در بند اوهام و خیالات ماده پرستی خویش گرفتار آمده اند می توانند معرف شخصیت زن و مسایل زنان و راهگشای آنان باشند؟ با کدام جهانبینی و کدامین آگاهی ؟ اسرار خلقت , چیزی نیست که آدمی گواه بر آن گرفته شده باشد: ((ما اءشهدتهم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم)). ((۴۶)) تردیدی نیست که احکام تابع مصالحی واقعی است که از آن به ((مصلح نفس الامر)) تعبیر می کنیم , ولی آیا همه مصلحت همان چیزی است که چشم ظاهربین آدمی می بیند و آیا همه مصالح در منافع ناپایدار این دنیا خلاصه می شود تا بتوان همه احکام و مرزهای حقوقی را در چارچوب همین مصالح تفسیر و تحلیل کرد. روشن است که در چارچوب معرفت شناسی دینی , این امر یک کوتاه بینی آشکار است و پذیرفته نیست , و نتیجه ای جز گرفتار آمدن به چاه ویل تاءویلات و توجیهات بی ریشه و خیالپردازیهای بی منطق نخواهد داشت و شریعت مقدس , منابع و متون دینی و حتی نصوص ادله را تبدیل به مومی نرم خواهد کرد که به هر شکل و شمایلی درخواهد آمد, تا در دست چه ((کسی)) باشد و چه ((فشاری)) بر آن وارد شود, سازمان دفاع از حقوق بشر, کنوانسیون جهانی رفع تبعیض از زنان , اعلامیه حقوق

بشر، نظم نوین جهانی، و معرکه هایی از این دست. خلاصه سخن در این اصل اینکه اسلام دینی است که دنیا و آخرت، هردو را به گونه ای هماهنگ و در ربط با هم لحاظ و معرفی کرده است. اگر ماسعادت ابدی و جهان آخرت را به عنوان یک واقعیت و حقیقت بزرگ پذیرفتیم چنان که غیر از این نیز نباید و نمی تواند باشد، نمی توانیم تاءثیر اساسی آن در قوانین و احکام و مناسبات اجتماعی و روابط انسانها و ابعاد مختلف زندگی را نادیده بگیریم. خاستگاه شریعت مقدس، انسان و جهانی است که به آنچه اینک با چشم سر می بینیم خلاصه نمی شود و آدمی، مرغ باغ ((ملکوت)) است که چند روزی در آشیانه عالم ((ملک)) اتراق کرده است و هدایت و شریعتی که به او داده شده است فقط دستمایه این آشیانه نیست. ((ختامه مسک و فی ذلک فلیتنا فس المتنافسون)). ((۴۷))